



**می خواهید به موضوعاتی بپردازید اما به دلایلی - کسه می تواند نهادی یا دلایل دیگر باشد - نمی توانید به آن ها بپردازید. این خود سانسوری است یا همان سانسور. سؤال من این است: فکر می کنید این سانسور چقدر بر نشریات تأثیر دارد؟ یعنی اگر این سانسور اعمال شود، اعمال شدنش مفید است یا نه؟ اگر کمتر اعمال شود، بهتر نیست؟**

راستش من اصطلاح «سانسور» را زیاد در حوزه ماهنامه های سینمایی قابل درک نمی دانم، چون خیلی از اهالی این حوزه با آن آشنایی ندارند. اما در حوزه هایی مانند تالیف، ترجمه و این طور موارد با آن مواجه هستیم. حتی برای خود من هم گاهی سؤال است که چرا این گونه است. این مسئله گاهی به احوالات ناظر و حتی میزان دیده شدن آن فرد بستگی دارد. ممکن است مجید کینانی که ناشناس است، هر کتابی منتشر کند و مجوز بگیرد، اما مجید کینانی شناخته شده در سطح جامعه اگر بگوید «الف»، از او بپرسند «این الف یعنی چه؟» این نبود ساز و کار مشخص در ممیزی، خود یک اشکال است. ممکن است حرف من چندان مطلوب نباشد، اما این مسئله در همه جای دنیا هست؛ در کره، ژاپن، چین، هند، حالا در برخی کشورها، این ممیزی در اختیار خود کمپانی است و در برخی کشورها دولتی است. بحث من این است که اساساً در حوزه ماهنامه سینمایی نمی دانم چه عرصه ای برای ممیزی وجود دارد؟! در حوزه کتاب و تألیف می توانم نظر بدهم. یکی از سختی هایی که کشیدم، بر سر ترجمه کتاب آقای تارانتینو بود. هر کسی که با سینما آشنا باشد، می داند او چطور صحبت می کند. رساندن همان حرف و همان لحن او با توجه به معیارهای جامعه ما برای من مکافات بزرگی بود. او بحث جذاب سینمایی مطرح می کند، ولی ممکن است ناظر و ممیز ما آن را حذف کند. خوب این چیز بدی است. اما از آن طرف گفته می شود که مخاطب این کتاب ممکن است فقط اهل سینما نباشد. شاید هر فردی با هر وضعیت روانی آن را بخواند و تحت تأثیر قرار بگیرد. می دانید؟ ساز و کار مشخص و تعریف شده ای وجود ندارد. این ها بسته به احوالات افراد است. در واقع توافقی میان ما و شما باید وجود داشته باشد که بگوییم، آقا، یک سری خط قرمزهایی هست که اگر رعایت شود، بد نیست. ولی اصل گرفتاری این است که ما با ساختاری مواجهیم که نظام مند نیست. من به همین دلیل با آن مسئله دارم.

**آیا معتقدید که نشریات قدیمی برای ماندگاری باید به سمت خواست نسل جدید بروند؟**

ببینید، نشریات ما تکلیفشان معلوم نیست. من مثال آقای فراسستی را به این دلیل زدم که تکلیف او مشخص است. او یا دارد درباره تولید سینمایی صحبت می کند یا بحث نظری مطرح می کند. مثلاً زمانی «سینما و ادبیات» بود و



**همین الان من با ماهنامه صبا مصاحبه می کنم؛ این یعنی ماهنامه دارد نفس می کشد و حضور دارد. حقیقت این است که زمانی که هدف گذاری روشن نباشد، چشم انداز نداشته باشیم، و ندانیم برای چه کسی حرف می زنیم و چطور حرف می زنیم، خطر در کمین ماست**

دقیقاً. مشکل این است که ما اصلاً نمی دانیم قرار است به کجا برسیم. این وضعیت مثل یک دیگ روشن است که همه خوشحالیم روشن است، اما معلوم نیست چی دارد پخت می کند. قورمه سبزی؟ قیمه؟ سوپ؟ همه چیز باهم قاطی شده. در ظاهر وضعیت پویایی داریم، بچه ها در لوکیشن های مختلف حرف می زنند، از نگاه نوستالژیک تا نگاه علمی، اما معلوم نیست این همه حرف قرار است ما را به کجا ببرد. با این همه آدم علاقه مند به سینما، چرا ما نباید یک پلتفرم منسجم نقد و ارزیابی داشته باشیم؟ از هر سینمایی که بیایی بیرون، پنج تا آدم پیدا می کنی که درباره فیلم نظر دارند. اصلاً هیچ کسی در مورد بتایی یا نجاری این طور اظهار نظر نمی کند که در مورد سینما می کند. در حالی که سینما هم یک تخصص است. اما نگاه ما به نقد، یا خیلی سطحی است یا خیلی انتزاعی. بسیاری شان از این نقدها ارزش افزوده ندارد. یک اتفاقی چند سال پیش افتاد در نقد فیلم یکی از کارگردان های مطرح. یک جامعه شناسی حضور داشت و بجای نقد تخصصی فیلم از نگاه جامعه شناسانه خودش شروع کرد به تعریف داستان فیلم. در این میان نقدهایی هم هست که خیلی انتزاعی و بریده از فیلم اند. بعضی ها نقد را از جایی شروع می کنند که اصلاً نشانه ای در فیلم ندارد. شروع می کند به داستان سراسری...

**مشکل اصلی در جریان نقد جدید چیست؟ اینکه هر کس می تواند نگاهش را در یک رسانه مجازی منتشر کند؟**

همین. البته اینکه نظرشان را بنویسند ایرادی ندارد، اما یا دانش فنی ندارند، یا اگر دارند، قوام شخصیتی ندارند. این جریان نقد جدید و جریان تولید محتوای سینمایی ما، یا از نظر دانشی ناقص است، یا نمی داند چطور باید خودش را بپردازد.

**حالا دوباره به سؤال اول بازگردیم؛ نظر تان درباره آینده ماهنامه های سینمایی چیست؟ فکر می کنید چه تغییراتی برای بقا نیاز دارند؟**

پاسخ: به نظرم همچنان جای خود را دارند و قطعاً حذف نمی شوند، چون حوزه ای جذاب اند. ولی باید شیوه ارائه شان تغییر کند. همین الان من با ماهنامه صبا مصاحبه می کنم؛ این یعنی ماهنامه دارد نفس می کشد و حضور دارد. حقیقت این است که تا زمانی که هدف گذاری روشن نباشد، چشم انداز نداشته باشیم، و ندانیم برای چه کسی حرف می زنیم و چطور حرف می زنیم، همین وضعیت ادامه پیدا می کند. الان هر بار یک مدل پررنگ می شود، بقیه دنبالش راه می افتند، ولی باز می خوابد. یک شعله هست که مدام خاموش و روشن می شود. ما باید بدانیم رسانه ها چیست، هویتش چیست، برای چه کار می کند، و چگونه باید خودش را ارائه دهد. فعلاً هیچ کدام از این زنجیره ها کامل نیست. امیدوارم روزی این زنجیره کامل شود.

مشخص بود. حالا شما می خواهید چه برنامه ای در بلندمدت داشته باشید؟ تکلیفشان یا خودتان چیست؟ برای رسیدن به هدفتان، فقط و فقط نمی توانید تکرار کنید. باید ایده جدیدی، نفس تازه ای بیاورید. من پیر می شوم. نسل جدید ممکن است با مدل های شما ارتباط برقرار نکند. مثلاً کسی که سردبیر است و نود و نه سال دارد، هنوز با الگوی بیست سالگی اش جلو می رود. هفتاد سال است که با همان الگو کار می کند. خوب طبیعی است که نشریه اش عقب می ماند. بعد مجبوری بیایی و راه رفتن کبک را تقلید کنی، شبیه نسل جدید شوی و از آن ها تبلیغ کنی. در نهایت تو همیشه از آن ها ضعیف تر دیده می شوی و تمام اعتبارت از بین می رود. آن وقت محتوا تبدیل می شود به اینکه «این بازیگر بهتر است یا آن بازیگر؟» یا «واردا این نوع بازی ها می شوی. این دیگر اثر گذاری ندارد. زمانی برای دانشجوی سینما مهم بود که مجله را ورق بزنند. الان شما نگاه کنید، یک دقیقه بروید در یوتیوب، اینستاگرام یا اپلیکیشن های داخلی. شصت نفر از افراد مختلف را می توانید ظرف نیم ساعت ببینید که درباره موضوعات مختلف سینمایی صحبت می کنند، جلو دوربین می روند، یا صدا و نوشته شان هست. در دانشگاه هم همین طور است. به وفور، چون داریم مدام دانشجوی می گیریم و افراد اضافه می کنیم. این خودش مکافات است.

**خب، اینکه همه تریبون دارند، فکر نمی کنید اتفاق های خوبی است که افتاده؟ یعنی حالا هر کسی می تواند دیدگاهش را منتشر کند.**

بله، این اتفاق از یک جهت خیلی خوب است. ما دیگر درگیر دیکتاتوری رسانه ای نیستیم. دیگر کسی نمی تواند بگوید که فقط من حق دارم حرف بزنم و بقیه نه. اما از طرف دیگر، این باز شدن فضا یک مسئله ای هم دارد: الان هر کسی، بدون داشتن دانش یا تجربه لازم، می تواند خود را صاحب نظر بداند. یکی مثلاً کتاب «امید بازی تو در سینمای فرانسه» را یک بار خوانده و حالا فکر می کند منتقد سینماست. خوب نه، این طور نیست. در این شرایط افراد چند دسته می شوند. یک دسته هستند که خیلی سطحی اند، ته مطالعات شان دیدن ده تا فیلم است و تعریف قصه. نه سواد دارند، نه شخصیت. یک دسته دیگر هستند که سواد دارند، مطالعه کرده اند، به روز هم هستند، اما هنوز نمی دانند چطور باید حرف بزنند. جایگاهشان را نمی شناسند. نمی دانند نقد باید در چه قالبی باشد، یا چه اخلاقیاتی همراه باشد. همین ها اگر ده سال بعد برگردند به نوشته شان، از آن حرف هایی که زده اند پشیمان می شوند، ولی آن موقع مجبور بوده اند بگویند: «این سبک من است.» خوب، این باتلاق است دیگر، هر چه بیشتر دست و پا بزنی، بیشتر فرو می روی.

**و همچنان معتقدید مشکل اصلی از نبود استراتژی است؟**